

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و
صلی الله تعالى على سيدنا و نبينا ابی القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين
المعصومين لاسيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و
اللجنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

بحث در استدلال به بناء عقلاء و سیره‌ی عقلائییه بود بر حجیت استصحاب که فرموده شد
در این بحث در دو مقام باید بررسی صورت بگیرد، یکی در اثبات صغری و دو در این‌که آیا
این سیره مردوعه هست و شارع ردع کرده، فرموده یا نه؟ اما مقام اول مجموعاً سه
نظر کلی در این از نظر صغری وجود دارد، خب یک عده مستدلّ به این سیره هستند و
سیره را قبول دارند مطلقاً؛ عده‌ای هم منکر هستند مطلقاً، حالا به یکی از دو نحو که بعداً
گفته می‌شود و عده‌ای هم مفصل هستند که در موارد شک در رافع قبول دارند وجود
سیره را ولی در موارد شک در غیر او قبول ندارند. بالاخره تفصیل قائل هستند، این‌جور
نیست که بگویند سیره مطلقاً نیست یا مطلقاً هست، مواردی را قبول دارند مواردی را
قبول ندارند. خب مرحوم آقای آخوند قدس سره و مرحوم آقای خوئی قدس سره و مرحوم
امام رضوان الله علیهم منکر هستند که اصلاً چنین چیزی نیست و هو المنصور علی الظاهر
همین‌طور باشد. ولی عده‌ای از بزرگان هم که منهم محقق نائینی، حالا ایشان البته تفصیل
قائل هستند، بزرگان زیادی هستند که این‌ها قبول دارند وجود سیره را. یکی از این‌ها
مرحوم محقق همدانی بود که دیروز عبارات‌شان را عرض کردیم و من المعاصرین محقق
سیستانی دام‌طله علی ما فی تقریرات بحثه، ایشان هم از کسانی است که قائل به وجود
این سیره هستند و خب فصلّ الکلام حوله در همین صغری که می‌فرماید: «و هذا الدلیل
یمكن عده من الواضحات فی الجملة، لأننا حين ما نراجع العقلاء فی شئونهم الفردية و
تعاملهم مع الآخرين و فی الحكم بین الناس نراهم معتمدين علی الاستصحاب» هم در
کارهای فردی‌شان و هم در کارهای اجتماعی و در رابطه با دیگران، هم در مواردی که
می‌خواهند قضاوت کنند بین مردم، در همه‌ی این موارد می‌فرمایند «يعتمدون علی
الاستصحاب»؛ «فإن كثيراً من الشئون الفردية محتاجة الى احراز الحیاة و الصحة و بقاء
شئونه الحالية و بقاء قدرته علی ذلك العمل. و لا يمكن احراز هذه الامور الا بالاستصحاب
بالتوضیح الآتی».

خب به خدمت شما عرض شود که طیب است می‌خواهد به او مراجعه کند، خب باید اولاً
زنده باشد، ثانیاً یادش نرفته باشد آلازم نگرفته باشد و و و هکذا. خب این‌جا را چه‌جور،
هرجا، هرطرف، هرجایی را می‌روند چکار می‌کنند؟ می‌روند بررسی می‌کنند، یا قبلاً چون
احراز کردند می‌گویند تا خلافتش برای‌شان ثابت نشوند بنا می‌گذارند همان‌جور است دیگر
و اگر این غیر از باشد اصلاً نمی‌شود. «و كذلك الأمر بالنسبة الى ارتباطاته مع الآخرين،
فإنه يرى صديقه السابق صديقاً الآن، مع أنه یحتمل، یا یحتمل، تبدل صديقه بالعدو و ذلك
لکثرة تبدل الاصدقاء بالأعداء» خیلی‌ها هستند یک‌وقتی با آدم دوست و رفیق و این‌ها بودند
بعد دشمن آدم می‌شوند و هم‌چنین برعکس «و کذا من کان عدواً له يراه الآن عدواً مع

احتمال تبدل بالصدق، مع أنه ربما ينقلب العدو صديقاً» دشمن قبل را دشمن می‌داند تا خلافتش ثابت بشود، صديق قبل را صديق می‌داند تا خلافتش ثابت بشود. «و کذا فی الارتباطات التي هي أدق من هذه الارتباطات، نظیر ما اذا كان بينه وبين جماعة تشارك في منظمة اجتماعية أو سياسية و كان يذكر لهم الأسرار الحزبية» این‌ها یک انجمنی دارند یک حزبی دارند یک بالآخره جمعیت کذابی دارند که خب این‌ها اهل این‌جا بودند و به اسرار این‌جا وفادار هستند و کذا و کذا و کذا خب این‌ها، خب هر دفعه که نمی‌تواند، وقتی احراز کرد تا خلاف آن ثابت نشده دیگر این‌ها را معتمد می‌داند، حرف‌ها را برای‌شان نقل می‌کند چه می‌کند. «و كان يذكر لهم الأسرار الحزبية و يذكر آخرون له الأسرار» آن‌ها هم همین‌جور، این برای آن‌ها، آن برای این‌ها، آن‌ها برای این، همه‌شان بنابر این می‌گذارند که خب همه علی اساس السابق هستیم دیگر تا خلافتش ثابت نشود. «فتراهم هكذا دائماً مع أن كثيراً ما يتطور و ينقلب الحال فلعله قول لعل بعضهم رجع عما كان عليه من الفكرة السياسية» شاید دست برداشته از آن افکار سیاسی حال قبلی که ما با هم بر اثر آن فکر سیاسی اجتماع کرده بودیم «و مع ذلك يستمرون في عملهم و مشاوراتهم و ليس هذا الا من جهة الحكم بالبقاء. و الامثلة على ذلك كثيرة فيمراجعة العقلاء بجمعهم ترى الجميع يحكمون بالبقاء و الا لم يستقر حجرٌ على حجر» اگر بخواهیم بگوئیم چی می‌شود؟! «فإننا نرى الحكومات تخوّل بعض الامور لبعض الاشخاص اعتماداً على حالاته السابقة، ما لم تكن أمار على التبدل و التغير» هم‌دانشگاه‌های‌اش بوده، هم‌مدرسه‌های‌اش بوده چه بوده، آن‌وقت‌ها او را می‌شناخته، حالا شده رئیس جمهور همان را انتخاب می‌کند معرفی می‌کند به مجلس برای، که این همان است بله همان است دیگر، مادامی که خلافتش برایش ثابت نشده باشد و هكذا. «و کذا فی الامور المالية فإنهم يعتمدون على وكلائهم مع بُعدهم عنهم و بُعد العهد بهم» هم مکاناً دور هستند هم عهد آن‌ها به این‌که با آن‌ها بودند و این‌ها، ولی دیگر تا خلافتش ثابت نشود. «مع بُعدهم عنهم و بُعد العهد بهم ما لم ينكشف الخلاف و أنه ليس بأمين ما لم ينكشف الخلاف و لم ينكشف انه ليس بأمين و ارسال الاموال و الأمتعة اليهم مع أنه من المحتمل موتهم أو عدم قدرتهم على العمل فعلاً» بله به این چیزها اعتنا نمی‌کنند.

خب تا حالا شد امور فردیه، امور با در ارتباط با دیگران و اما سومی که قضاء و داوری و این‌ها باشد «و کذا الأمر في القضاء و الحكم بين الناس بلا فرق في ذلك بين المسلمين و غیرهم، فترى أنهم يميزون بين المنكر و المدعى بكون قوله على وفق الاصل او خلاف الاصل و يحكمون لمن له ورقة قانونية تدل على ملكيته لذلك الشيء فمن الممكن ان يكون قد باع ذلك الشيء و لم يعطه الورقة» حالا این‌ها را نمی‌دانم چه ربطی به حالت سابقه دارد؟ این معنایش اماریت است یعنی این را اماره می‌دانند. خب «فترى انهم يميزون بين المنكر و المدعى بكون قوله على وفق الاصل أو خلاف الاصل» خب این ضابطه‌ی منکر و مدعی همین است حالا چکار به کار سابق دارد؟ همین حرفی که حالا دارد می‌زند این ادعایی که دارد می‌کند موافق اصل است یا مخالف است؟ اگر موافق اصل است ...

س: اصلاً می‌خواهد بگوید استصحاب ...

ج: خب بله دیگر این‌ها می‌گوید در همه‌ی امور به حالت سابقه اتکاء، بر استصحاب اتکاء می‌کند حتی در این‌جا.

مگر مقصودشان این باشد که وقتی یک حرفی زد بر وفاق اصل بود می‌گویند پس تو

مدعی هستی، آن که خلاف اصل است می‌گویند منکر؛ دیگر همین را مدعی و منکر می‌دانند این دوتا را، دیگر هی نمی‌آیند برای هر آن هر آن سؤال بکنند، یعنی بعد از این که به این ضابطه مدعی احرار شد این مدعی است و به این ضابطه احرار شد آن منکر است، دیگر تا آخر آن را مدعی می‌دانند این را هم منکر می‌دانند ولو این که ممکن است کسی عوض بشود ...

س: این ظاهراً مرادشان نیست ...

ج: خب اگر این نیست که اصلاً ربط پیدا نمی‌کند...

س: ظاهراً مرادشان این است که می‌خواهند بگویند آقا چون استصحاب را معتبر می‌دانند لذا حرف کسی که خلاف استصحاب هست را می‌گویند باید توی یک ادعایی باید ثابت بکنید، این را می‌خواهند بگویند ظاهراً...

ج: نه حالا این اصل شاید ظاهر اصل باشد ...

س: حالا نه ...

ج: نه این که نیست، نه آن که بین عقلاء هست که این نیست ...

س:؟؟؟ منکر جای‌شان عوض بشود ...

ج: نه، و الا چه اصلی است که آن موافق اصل است؟

س: چرا دیگر، مثلاً فرض کن که آقا این دارد ادعا می‌کند که مثلاً آدم کشته، مثلاً این آدم کشته، این استصحاب عدمی‌اش هست دیگر، چون می‌گویند تو در خلاف استصحاب عدمی داری حکم می‌کنی به تو می‌گویند پس تو ادعا را باید ثابت کنی، پس معلوم است استصحاب را قبول دارند.

ج: خب آن که موافق اصل است چی هست؟

س: یعنی می‌خواهد بگوید آقا چون استصحاب عدم قتل است تو الان ادعای قتل داری باید بیایی قتل را ثابت بکنی، این را می‌خواهد بگوید ...

ج: نه، این می‌گوید این مال است، او می‌گوید مال تو نیست، این که می‌گوید مال من است چطور موافق اصل است؟

س:؟؟؟

ج: خب همین دیگر، همه‌جا را دارد ایشان می‌گوید ...

س: نه آن مواردی که موافق با اصل استصحاب است دیگر، به قرینه‌ی مقام معلوم است دیگر.

س:؟؟؟ ورقة اصلاً چی بود حاج آقا؟

ج: «و یا و يحكمون لمن له ورقة القانونية تدل على ملكيته لذلك الشيء» مثلاً قبale‌ی یک

منزلی را دارد یا یک چیزی را دارد، اسناد مالکیت که امروز هم محل کلام و بحث هست که این‌ها ...

س: لازم هست یا نه؟

ج: که اصلاً حجت هست یا حجت نیست؟ الان دنبال این هستید عده‌ای که بگویند اسناد رسمی فقط حجت است غیر آن اصلاً حجت نیست. «فمن الممكن»...

س: پس این معلوم نشد این ورقه‌ی قانونیه ربطش چی هست؟

ج: حالا می‌بینیم.

«و يحكمون لمن له ورقة القانونية تدل على ملكيته لذلك الشيء» تا این‌جا «فمن الممكن ان يكون قد باع ذلك الشيء و لم يعطه الورقة» شاید این‌جوری می‌خواهند بگویند یعنی اثبات این‌که این مالک بوده به این ورقه بوده، بعد همین‌طور می‌گویند مالک است مالک است، با این‌که احتمال می‌دهیم که فروخته به کسی و به آن کسی سند نداده. حالا این‌جور لازم است، چیز می‌گوید کلام، باید بگویند که لمن ثبت مالکیتش را، احراز کردند حالا بایّ وسیلة.

س: حالا شما اشکال به این دارید که کسی که دستش ورقه هست خود این اماره هست ...

ج: آن اماره هست حالا ایشان، ولی توضیح حرف‌شان این است ظاهراً، یعنی با این اماره احراز کرد که این مالک است، حالا بعد از این ...

س: بعدش هم باز اماره هست

ج: نه نه بعد از این احتمال می‌دهد، این‌که اماره برای بعد نیست ...

س: نه بعد نه، برای بعد نیست که، می‌گوید قد باع، فروخته باشد، مثلاً من سند زدم سال نود و شش من خانه خریدم درست است؟

ج: یعنی بعداً احتمال می‌دهد بعداً ..

س: که سال نود و هفت باشد نه بعداً مثل آینده

ج: نه می‌دانم بله ...

س:؟؟؟ الان هنوز هم این اماره هست

ج: من سال 96 دیدم که این سند مالکیت دارد، 98 باز هم می‌گویم مالک هست وقتی خلاف آن برای من ثابت نشده باشد، با این‌که احتمال می‌دهم در 97 ...

س: خب اماره دارد دیگر

ج: نه ...

س: شما وقتی که این دستت باشد اماره دارد دیگر ...

ج: این را نمی‌گویند ...

س: آقا شما الان ورقه تا وقتی که دستت هست این ورقه هر سندی هم سند نیست ...

س: سند است برای این که یک زمانی مالک بوده نه این که الان هم مالک هست، یک زمانی مالک بوده، اماره است بر این اما بقیه‌اش با استصحاب است ...

س: نه دیگر، اگر ورقه‌های ما را می‌گویند این جوری نیستند، من ورقه برایت می‌آورم سال 97 چیزی آمده که الان اصلاً اماره ...

س: خب این ورقه دالّ بر این اماره هست با این که 97...

ج: نه بخواهیم توجیه کنیم کلام را که ایشان ربط داشته همین جور که بخواهیم، نه این که باز در سال نود و هشت همان چیز را می‌بیند نه، مثبت این که این مالک بوده این ورقه بود ثم احتمال می‌دهد، دیگر ورقه را نمی‌بیند، ثم احتمال می‌دهد که این آقا فروخته می‌گوید نه، این همین طور مالک است.

س: یا حتی ورقه را هم می‌بینید خب این طور توضیح می‌دهد، ورقه را می‌بیند ولی احتمال می‌دهد که فروخته باشد ولی ورقه نداده باشد به طرف ...

ج: نداده باشد، خب حالا چی می‌گویند؟

س: می‌گویند چی؟

ج: نه، این جا آن وقت مردد می‌شود ...

س: مردد می‌شود استصحاب می‌کند ...

ج: نه نه ...

س: اصل مالکیتش با ورقه ثابت می‌شود بقاء مالکیت او با استصحاب دیگر ...

ج: نه، خب همان موقع هم پس چطور ثابت شده با ورقه؟ شاید کشکی ورقه گرفته ...

س: آن که اماره هست دیگر ...

ج: خب همین این جا هم پس اماره است ...

س: در آن زمان اماره است، برای بقاء آن استصحاب است ...

ج: بقاء هم همین جور، بقاء هم همین اماره هست چون متعارف این است که وقتی می‌فروشند می‌روند چی می‌گیرند پس این که دستش هست معلوم می‌شود نفروخته، این جور است؟ این جوری است؟

س: ما هم همین را می‌گوییم این جوری است الان...

س: اگر این جوری باشد که دیگر استصحاب

ج: این جوری است؟ که بعد از این شاید همین جور، مثلاً توی کشور ایران شاید بعضی جاها هم، می‌خواهند این کار را بکنند که هرکسی چیزی را که می‌فروشد حتماً باید روی سامانه بیاید ثبت بشود از این به بعد، حالا قبلی‌ها را می‌گوییم یک کاری می‌کنیم، از این به بعد این جوری باید باشد. فلذا تا روی سامانه هست به نام فلانی، مال فلانی است....

س: این ولی مرادشان این نیست.

ج: «و اعظم من ذلک انهم یحکمون بالبقاء فی موارد ترجع الی حیاتهم» بالاتر از این مواردی که گفتیم که جاهایی که اصلاً به حیات و ممات‌شان وابسته هست، آن جا هم می‌بینیم به استصحاب، حتی نه به استصحاب سابق، استصحاب استقبالی تمسک می‌کنند. «فتراهم یحکمون ببقاء الحالة الصحية لقائد الطائرة» این خلبان سوار می‌شود، خب خلبان اگر سگته کند، مجنون بشود، حالا بگو دوتا خلبان است، خب دوتای آن‌ها ممکن است سگته کنند، دوتای آن‌ها مجنون بشوند محال که نیست، اما وقتی حالا می‌بینند صحیح هستند، سالم هستند استصحاب بقاء می‌کنند که ان شاء الله تا برسد به فرودگاه و بنشیند همین جور هستند. با این که این حیات و مماتش اگر وسط آسمان چیز بشود سقوط کند خب می‌میرد دیگر.

«و لذا یرکبون الطائرة او السیارة مع احتمال عروض حالة خاصة للقائد» که «یقضی بها علی حیاتہ و هكذا فی سائر شئونهم الفردية و الاجتماعية و القوایة و هذا امرٌ قد دکره جماعة من العلماء من العامة و الخاصة و اذعنوا به».

خب این هم خب ایشان دیگر خیلی تشبیه کردند و با امثله و توجه به موارد متعدده و امور فردی، امور اجتماعی و امور در رابطه با دیگران، در مواردی که خیلی اهمیت دارد مثل حیات و ممات حتی استقبالی نه سابق همه‌ی این‌ها ممکن هست. و بعد در مقام جواب از فرمایش آقای آخوند و این‌ها خب آن‌ها را هم اشکال می‌کند به فرمایش آخوند که خواسته انکار کند و این‌ها. حالا این جا در مقام تقریر این و توضیح و این که من الواضحات است.

عرض می‌کنم به این که خب ما دیروز از محقق خوئی سه احتمال ذکر کردیم، این که برای اطمینان باشد، برای احتیاط و رجاء باشد، احتیاط باشد، برای رجاء باشد که این دوتا را یکی گفتیم جدا کنیم بهتر است که اگر جدا کنیم چهارتا می‌شود. برای اطمینان، برای احتیاط، برای رجاء، غفلت. محقق خراسانی همه‌ی این‌ها را ذکر کردند دوتا هم به آن‌ها اضافه کردند ظن نوعی، ظن شخصی. با وجود این چهار احتمال می‌خواهند چی بگویند این‌ها؟ دو بیان ممکن است برای این حرف بیان بشود. یکی این است که ما با وجود این احتمالات احراز وجود سیره بر استصحاب نمی‌کنیم؛ یعنی این احتمالات در ذهن ما باعث می‌شود که این عمل مردم را که می‌بینیم نفهمیم بر اساس چیست.

دو: این که نه این احتمالات ما می‌دانیم اصلاً سیره‌شان براساس این‌ها است. پس می‌دانیم سیره‌ای بر استصحاب نیست. محرز عدم استصحاب هستیم نه لا ادری.

بیان اول این است که ما درست می‌بینیم عقلاء در جاهایی که حالت سابقه را عالم بودند می‌بینیم که در حالت لائقه خیلی جاها به همان منوال دارند عمل می‌کنند و حال این که واقعاً ما خودمان شک داریم آن هست یا نیست. اشکال این است که شما از کجا می‌دانید آن‌ها شک دارند؟ این عمل مردم را که داری می‌بینی ممکن است اطمینان دارد به بقاء، خیلی جاها ممکن است اطمینان دارند به بقاء، آخه پس شک ندارد که بگوید چون قبلاً بوده

با این‌که من شک دارم واقعاً چیزی پیدا شده که شک دارم ولی در عین حال مثلاً درب خانه‌شان بسته بوده فرض کنید مثلاً احتمال می‌دهد که یک باد آمده باز کرده باشد، یک چیزی پیش آمده باشد، یک حادثه‌ای که می‌تواند در را باز کند. این‌جا همین‌طور می‌گوید ان شاءالله بسته است یا نه، وقتی اطمینان دارد این‌کار را می‌رود و الا اگر اطمینان نداشت، شک داشت چنین کاری را نمی‌کند. پس ما احتمال می‌دهیم خیلی جاها که به حالت سابقه عمل می‌کنند، نه به خاطر این‌که شک دارند؛ به خاطر این‌که یک شرائط و خصوصیات و چیزهای مکتف به او است که برای‌شان اطمینان حاصل بکند. این یکی.

س: این باعث می‌شود از محل نزاع خارج بشود، درست است؟

ج: بله؟

س: این باعث می‌شود ...

ج: پس این‌که داری می‌بینی یعنی توی کار مردم یک جاهایی احتمال می‌دهیم بر این اساس باشد. یک جاهایی احتمال می‌دهیم که درست است عمل می‌کنند ولی ممکن است بر اساس احتیاط باشد نه این‌که می‌گوید آن قبلی هست. احتیاط می‌کند. چون یک امر مهمی است برایش، می‌آید احتیاط می‌کند. مثل همین که پول می‌فرستد برای فرزندش که احتمال می‌دهد از دنیا رفته باشد یا فلان است، یک جاهایی هست که رجاء است یعنی چون می‌بیند احتمال وجود اگر باشد منفعت فراوانی برایش دارد و می‌ارزد که این ریسک را بپذیرد، به خاطر این این‌کار را می‌کند، نه این‌که می‌گوید چون قبلاً بوده پس حالا هم هست. فلذا اگر کسی اعتنا به حالت سابقه نکند او نکوهش نمی‌کند. یا اگر کسی احتیاط نکند ممکن است نکوهش نکند. از این جهت که بگویی من نمی‌دانم وظیفه‌ام را، فقط ممکن است به او بگوید که چه آدم بی‌رحمی هستی! خب شاید زنده باشد. نامردی مثلاً؛ نه این‌که هست. و ممکن هم هست که خیلی وقت‌ها روی غفلت است. اصلاً توی ذهنش نمی‌آید؛ در اثر انسی که دارد و یا به قول ایشان می‌گوید یک حالت احساسی برای انسان هست که همان جوری که قبل بوده همان‌جور هست دیگه.

س: این غفلتِ حلش چیه حاج آقا؟

ج: بله؟

س: این غفلتِ اگر عمومی بود شارع باید تنبیه می‌کرد، درست است؟

ج: یعنی چون غفلت دارد توی ذهنش شک پیدا نمی‌شود.

س: می‌دانم، به هر حال اگر این غفلت عمومی بود و همه‌ی موارد را ما با غفلت حل می‌کردیم کار تمام بود.

ج: بله، بله،

س: یعنی درواقع بعضی از این احتمالات این‌طوری است که چون در کنار سایر احتمالات هستند خدشه وارد می‌کنند و الا خودشان اگر تنها است غفلت ایجاد ...

ج: نه، غفلت است. یعنی بحیث که، مقصود این است که اگر از غفلت در بیاوریم او را عمل نمی‌کند.

س: باشد ولی اگر غفلت عمومی بود باز هم؟؟

ج: خب اگر غفلت عمومی... نه، ما نمی‌دانیم. می‌دانیم این غفلت عمومی نیست که، می‌گوییم، می‌دانیم ...

س: یعنی در کنار سایر احتمالات است.

ج: بله، در کنار، این عوامل چون وجود دارد و این احتمالات، این احتمالات وجود دارد که شاید براین اساس باشد بعضی‌ها؛ شاید بر آن اساس باشد، شاید ... پس این مانع می‌شود از این‌که ما اعراض کنیم که در این مواردی که طبق حالت سابقه عمل می‌کنند براساس استصحاب کردن حالت سابقه باشد و این‌که حالت سابقه را حجت بدانند.

س: آخه می‌خواهم بگویم این لازم نیست؛ ما یک مقدار باید دقیق‌تر صحبت بکنیم. لازم نیست برای حجت استصحاب حتماً ما به این نتیجه برسیم که برای این‌که حالت سابقه بوده؛ نه، اصلاً غفلت الان همین‌طور است. اگر؟؟ غفلت عمومی بود ولو بنابر حالت سابقه نبود؛ غفلتاً همه‌شان این‌طور عمل می‌کردند. باز هم توی مسئله استصحاب حجت را تمام می‌کرد.

ج: بابا می‌دانم، ما که این را نمی‌گوییم. ما داریم این‌جوری می‌گوییم دیگه، توی تقریر ما ...

س: آخه شما می‌فرمایید که ما باید این را ثابت بکنیم. لازم نیست ...

ج: کجا داریم این را ثابت می‌کنیم؟

س: لازم نیست این گزاره را ثابت بکنیم. ما عرض‌مان این است. لازم نیست ثابت بکنیم آن گزاره که حتماً عقلاء باید عمل بکنند به آن، به حالت سابقه ...

ج: نه آقای عزیز! نه، نه، نه،

س: نمونه‌اش غفلت ...

ج: غفلت فایده‌ای ندارد.

س: غفلت عمومی باشد فایده دارد دیگه ...

ج: فایده ندارد.

س: !! غفلت عمومی که خواندیم؟؟

س: غفلت؟؟ شاگ نیست اصلاً ...

س: باشد؛ ولی همان جری عملی را دارد ...

ج: نه،

س: و غفلت عمومی دارد اگر شارع راضی نبود باید تنبیه می‌کرد.

س: ?? اذا شککت؟

س: باشد، اصلاً معنایش استصحاب؟؟ توی آن مسئله سؤال اصلی مشکل ما را حل می‌کند.

ج: ما این را می‌خواهیم بگوییم. می‌خواهیم بگوییم که اگر شک کرد کسی، در ظرف شکش که اگر یقین سابق داشت؛ بعد شک داشت، در حال شک عمل می‌کنم به حالت سابقه؟ می‌گوییم نه، ممکن است این عقلاء یک جاهایی که می‌بینید عمل می‌کنند برای این‌که غفلت دارد، اصلاً شکی برایش پیدا نشده ...

س: در نتیجه حاج آقا اطمینان دارد ...

ج: نه اطمینان دارد نه ظن دارد نه هیچی؛ غفلت دارد.

س: حاج آقا؛ کسی که می‌خواهد برود پیش دکتر؛ اصلاً غفلت دارد نسبت به ملکه طبابتش، اصلاً نسبت به این شکی ندارد.

ج: همین دیگه، این را داریم می‌گوییم.

س: نه، اطمینان دیگه نمی‌شود.

س: یعنی چی؟ وقتی که می‌گویید شاکی نیست یعنی چه؟ یعنی اگر، توی ارتکاز خودش که الان غافل است، در ارتکاز خودش می‌گوید ایشان بله، همین است. شکی اصلاً ندارد، غافل است.

ج: خیلی خب، غافل است. پس بنابراین می‌شود به عقلاء نسبت بدهیم؟ برای ما ثابت شد که عقلاء اگر یک حالت سابقه‌ای را می‌دانستند؛ بعد واقعاً شک کردند؛ یعنی غفلت نداشتند شک داشتند، یک عاملی پیش آمد، یک چیزی آمد که واقعاً شک دارند که آن باقی است یا باقی نیست؟ آیا در این‌جا هم واقعاً می‌گویند ما باید طبق حالت سابقه عمل کنیم و می‌کنند؟ یا نه، این‌جاهایی که طبق حالت سابقه عمل می‌کنند براساس این است که یک جاهایی اطمینان دارند، یک جاهایی احتیاط می‌کنند، یک جاهایی به رجاء و امید است این‌کار را می‌کنند چون یک منفعت محتمله مهمه‌ای در نظرشان هست و می‌بینند ریسک می‌ارزد یا غفلت دارند.

س: بعضی جاها انسداد ...

ج: یا به خاطر آن انس و آن عادتی است که دارند؟

س: بعضی جاها هم از باب انسداد است حاج آقا، از باب این است که این‌ها طریق به واقع خیلی وقت‌ها ندارند؛ مجبورند ...

ج: احتیاط می‌شود دیگه،

س: می‌شود احتیاط؟

ج: بله،

س: نه، احتیاط که؟؟ بین محذورین؟؟ احتیاط نیست؛ ممکن است بمیرد اصلاً، احتیاط نیست. ممکن است سالم بشود ممکن است بمیرد، منتها این جا اکثر احتمالاً و ظناً این است که این آقا تا حالا کارهایی که کرده درست عمل کرده، این احتیاط نیست. احتیاط در جایی است که یک طرفش ...

ج: خب ظن است دیگه، همان که آقای آخوند فرموده ...

س: نه، انسداد ...

ج: نه، می دانم، ظن شما خودتان دارید می گوید دیگه، دارید ...

س:؟؟ آقای آخوند من ندیدم ها!

ج: دارید می گوید ظن ...

س:؟؟

ج: نه، فرمود ظن، ظن منشأش چیه؟ حالا شما خودتان دارید می گوید. می گوید که دوران امر بین محذورین ولی این طرف مطمونش است.

س:؟؟

ج: خب، این ها است. یا براساس مظنه شان عمل می کنند حالا چه مظنه شخصی است نوعیه، این است و کاری به این ندارند که چون شک دارم. ظن است، ظن اماره است برای شان، براساس اماره دارند عمل می کنند. یا اماره شخصی یا اماره نوعی، به خاطر این جهت است. این یک بیان است که این بیان به نظر ما درست است. و همه ی این مواردی که ایشان فرمودند. همه ی این مواردی که ایشان فرمودند واقعاً خیلی جاهایش خب اطمینان برایش بوده، ما احتمال می دادیم. این که فرمودند صدیقش بوده؛ حالا هم کذا هست. عدوش بوده حالا هم ...، این برای این است که معمولاً مکنتف به این است که اگر عدو شده بود یک اماراتی، یک چیزهایی بود دیگه، و الا یک جایی واقعاً یک حالتی باشد که شک دارد، یک سخنانی از او مثلاً پخش شده، یا یک جاهایی...، خب کجا می گویند همین طور بر حالت سابقه هست؟ وقتی شک در رافع هست یعنی احتمال می دهد، یک حرف هایی از او دارد، کجا احتیاط نمی کنند؟ کجا می گویند حالت سابقه هست؟ و این مواردی هم که شاید فروخته، نمی دانم فلان؛ قاعده ید است. قاعده ید خودش من الانوارات العقلایه هست، نه به استصحاب است. اما اگر ید هم نداشته باشید، شما یک جایی باید فرض کنید این ها نباشد. یا خیلی جاها اصالة الصحة هست. این پس یک تقریب که این ها مانع می شود از این که ما احراز کنیم وجود سیره را.

دو: تقریب ثانی و بیان ثانی این است که ما می دانیم؛ به وجدان خودمان، به چیز عقلاء که مراجعه می کنیم می بینیم هیچ جا نمی گویند چون قبل بوده؛ همه جا اگر از اجتهاد می گویی چرا این جور عمل می کنی؟ می گوید خب اطمینان دارم، یقین دارم. یا می گوید چرا این جور می کنی؟ می گوید خب احتیاط می کنم. می گویی چرا این کار را می کنی؟ می گوید خب با امید، تیر با تریکی می زنیم برای این که خیلی چیز است. یا نه....

س: این ها در فرهنگ؟؟ اطمینان، احتیاط و نمی دانم ...

ج: جابه‌جا مختلف است.

س: یکی از اعضای خلأ است یا نه، از قبل بالاخره یک چیزی بوده؟

ج: نه، مختلف است.

س: یک ارتباط آمایی به حالت سابقه دارند؟

ج: ندارند. گاهی هم البته، گاهی هم ممکن است آن جزء العله بشود برای مجموعه که اطمینان برایش می‌آورد.

س: توی همه‌شان قابل فرض است. آخه اصلاً نمی‌شود من دیدم حتی توی آن حالت غفلت یک چنین مجموعه انس دارد آن‌کار را می‌کند چرا کسی ...

ج: اصلاً توی ذهنش نمی‌آید غیر از این ...

س: بالاخره حاج آقا ...

ج: اصلاً توی ذهنش غیر از این نمی‌آید روی آن عادت‌ی که دارد. مثل مثال می‌زنند دیگه، آدم روی عادت‌ی که دارد لقمه را همین‌طور می‌گذارد این‌جا ...

س: بالاخره یک ...

ج: این عادت است.

س: بالاخره یک ...

ج: این عادت است.

س: عادت از یک مسئله‌ای نشأت می‌گیرد ...

ج: مسئله‌اش چیه؟ ما نمی‌دانیم. هر چی هست.

س: همان حالت سابقه است.

ج: نه، نه، چون تعارف بر این داشته این حالت برایش پیدا شده نه این‌که الان واقعاً شک می‌کند، در اثر یک رخدادی شک می‌کند آن حالت سابقه باقی هست یا باقی نیست؟ می‌گوید ان شاءالله باقی است. این‌جور نیست.

س: نه، بحث‌مان روی شک نیست‌ها! بحث‌مان روی شک نیست‌ها! بحث‌مان ...

ج: ما هم استصحاب مال موارد شک است. حرف سر این است. استصحاب یعنی اگر یقین سابق داشتی و بعد شک کردی؛ شاکی که وجود دارد حالت سابقه یا ندارد، بگویی که چون در سابق بوده، حالا یا چونش را هم نمی‌خواهد بگویی در سابق بوده، بگویی چون مقطوع بوده وجودش، چون وجودش مقطوع است من تا خلافتش برایم ثابت نشود هر جا فارغی از این‌که یک چیزی موجود بوده به قول شهید صدر بقاء هم نمی‌خواهد بگویید.

س: چون لازم هست یا نیست الان؟

ج: این نه، این نیست.

س: چرا ما التفات را از علم سابق برمی‌داریم؟ ما التفات را از شک برمی‌داریم. می‌گوییم این شخص ملتفت به شکش نیست.

ج: خب مثل استصحاب نیست. استصحاب؛ بابا می‌خواهیم بگوییم قاعده‌ای داریم که اگر شک کردیم ...

س: شک موجود ملتفت نیست.

ج: یعنی چه شک موجود ملتفت نیست؟

س: کما این که علم دارد و ملتفت نیست. الان توی این فرض این آقا ...

ج: ! علمش که ملتفت است. می‌داند قبل بوده، ولی شک ندارد الان، اطمینان به بقاء دارد. یا نه، شاک است ولی عمل می‌کند از باب چی عمل می‌کند؟ نه این که می‌گوید هست. پس بنابراین بیان دوم هم همین است. بیان دوم هم این است که ما خودمان را که، کلاه خودمان را که قاضی قرار می‌دهیم می‌بینیم ما خیلی جاها که یقین قبل داشتیم بعد عمل می‌کنیم؛ نه برای این است که می‌گوییم چون قبل بوده پس حالا هم هست. تعبدی، گنره و گراف، همین جوری، نه، برای این که خیلی جاهایش اطمینان داریم، به خاطر قرائنی که وجود دارد که آن باقی است. بعضی جاها هست که احتیاط می‌کنیم به خاطر همین جهت مثل مواردی که مثال زدند محقق خوئی، بعضی جاهایش به خاطر رجاء است، بعضی جاهایش اصلاً توی ذهن مان نیامده بود غیر از این؛ یا حتی اطمینان یا یقین داشتیم چون با التفات این چیزها برای انسان پیدا می‌شود. همان طور روی روال عادت این کار را کردیم. همان جور، خب وقتی می‌بینم در خودم این جوری است حکم الامثال فیما یجوز لا یجوز باید آن هم همین جور، آن هم همان جور، آن هم همان جور.

س: اگر توی آن مواردی که ما شک می‌کنیم؛ حاج آقا؛ ما اصل سؤال مان حل نشده ها! اگر توی مواردی که ما شک می‌کنیم و ارکان استصحاب بر ما تمام است کافّی عقلاء که در مرئی و منظر معصوم هم بودند؛ آن‌ها اصلاً شک نمی‌کنند و غفلتاً یک سیره‌ای را دارند. این حل می‌کند مسئله را یا نه؟ ببینید؛ تمام نکته‌ای که ما عرض مان است، چند مرتبه سؤال کردیم ...

ج: چنین چیزی وجود ندارد. ببینید؛

س: حالا داریم می‌گوییم حاج آقا؛ ما نمی‌خواهیم بگوییم وجود او، آن بحث اثباتی است. ما نمی‌خواهیم بگوییم وجود دارد یا نه؟ می‌خواهیم بگوییم فنی‌اش چه جوری است؟ اگر این مواردی که ما شک می‌کنیم، من که دقت می‌کنم می‌بینم کافّی عقلاء وقتی با این موارد مواجه می‌شوند غفلتاً عمل می‌کنند ولو رکوع به حالت سابقه ندارند، اعتماد به حالت سابقه ندارند، همین طوری غریزی عمل ...

ج: یعنی اگر این جور بود ...

س: ??

ج: بله، بله، آن بله، ولی آن حالا می‌شود یک قاعده دیگری.

س: به هر حال مشکله‌ی ما را حل؟؟

ج: نه، باشد، اشکال ندارد ولی چنین خلاف وجدان است.

س: باشد،؟؟

ج: خیلی خب، آن اشکالی ندارد که آن ولی ...

س:؟؟ می‌خواهم بگویم پس؟؟

ج: نه، اشکال ...

س: تمام عرض ما توی این دو سه تا سؤال همین بود که؟؟

ج: بله، آن‌که، مثل این‌که گفتیم اگر همه‌ی عفلای عالم، معمول عقلاء و عرف در یک مواردی هست که غیر فرد را فرد می‌بینند غفله...!

س: خب همین را؟؟

ج: آن‌جا که بارها غفله؛ مثل این‌که گفتیم یک مد طعام، معمولاً یک مد طعامی که می‌روند می‌خرند می‌دهند یک مد نیست چون خاک و خاشاک همراهش هست. ولی غفلت دارند از این جهت.

س: آن‌موقع ولو استصحاب نیست ولی مشکله‌ی ما را در باب استصحاب حل می‌کند.

ج: خیلی خب، اشکالی ندارد ولی چنین چیزی نیست که می‌گوییم همه‌ی این‌ها از غفلت دارند که، پس این‌که ما بگوییم در طرف شک که غفلت نیست، استصحاب یعنی شک فعلی وجود دارد. می‌خواهیم چنین قاعده‌ای را اثبات بکنیم که در مواردی که یقین فعلی به تحقق یک امری است و شک فعلی نه تقدیری هم حتی، شک فعلی به یک امری است؛ در این موارد آیا سیره بر این است که بگوییم طبق حالت سابقه عمل کن با این‌که شک داری؟ می‌گوییم این برای ما ثابت نشده مثل سیره که شما می‌گویید. یا ثابت نشده به یک بیان...

س: یا عدمش ثابت شده،

ج: یا عدمش ثابت شده که نه، چنین چیزی نیست. که هر دوی آن درست است. یعنی به هر دو بیان می‌شود تمسک کرد. بله، و حتی این دوتا چیزی که مرحوم محقق خراسانی داشتند و محقق خوئی نداشتند. محقق خراسانی این را داشتند که ظن چه نوعی چه شخصی؛ براساس ظن نوعی یا ظن شخصی‌شان ممکن است عمل می‌کنند. ولی آقای خوئی این را نیاورده بودند. هم محقق سیستانی هم ظاهراً محقق... بعضی از محققین دیگر در انوار الاصول؛ این‌ها گفتند که تقریباً قریب به این مطلب که خب اگر براساس این عمل می‌کنند که ظن برای‌شان پیدا می‌شود یا ظن شخصی یا ظن نوعی و خب شارع هم ردع نکرده خب پس همین استصحاب است دیگه، اگر بر این اساس دارند عمل می‌کنند، بعدش شارع هم ردع نکرده، فلذا ایشان می‌گوید آقای خوئی این را حذف کرده، برای همین است. این را نیاورده برای همین است. چون این‌جا به آخوند اشکال می‌شود کرد اگر شما احتمال می‌دهید که این چنین است یا احراز کردید که این چنین است...

س: ظن است.

ج: بله، به حالت سابقه عمل می‌کنند، از باب ظن به بقاء.

س: نوعی یا شخصی؟

ج: نوعی یا شخصی.

س: نوعی درست است. نوعی اشکال وارد است. یعنی می‌گوید هر جا که این‌طور هست ظن نوعی پیدا می‌شود و این ظن نوعی هم؟؟ اما اگر بگوییم نه، بگوییم این‌ها از باب ظن شخصی‌شان عمل می‌کردند استصحاب مدعای او اعم از این‌که ظن به حالت، بقاء حالت سابقه باشد یا نباشد؟ ظن نوعی خوب است اما ظن شخصی را جواب نمی‌توانند بدهند اشکال به آقای آخوند، آقای آخوند می‌گوید از باب این‌که من ظن شخصی برایم پیش آمده؛ شمای مدعی استصحاب می‌گوید حتی ظن بر خلاف هم داشته باشم استصحاب حجت است. این را ...، سیره‌ای که اثبات مدعای تام استصحاب را می‌کند این است. ظن نوعی خوب است. می‌گوید هر جا که این‌طوری باشد ظن نوعی به وجود می‌آید. خب مرحباً بنا برنا، ما هم می‌خواهیم همین را بگوییم. ردع هم نکردیم؟؟ ظن نوعی خوب است. اما ظن شخصی جواب نمی‌تواند بدهید به آخوند، این یک. ثانیاً عرض انسدادی که کردیم ما نمی‌خواهیم فقط استصحاب را در باب انسداد اثبات کنیم. استصحاب را می‌خواهیم در باب؟؟ هم اثبات کنیم. خیلی از ظنونی که به آن عمل می‌کنند با این‌که منسند هستند به واقع و الان کاری نمی‌توانند بکنند غیر از عمل به مظنه شخصی‌شان؛ عقل هم حکم می‌کند که می‌گوید به مظنه‌ات عمل کن! خیلی جاها این‌طور است. طرف دارد می‌میرد آقا می‌گوید چه کار کنم؟ دکتر آقا این‌جوری تشخیص داده، اکثراً هم درست بوده، می‌گوید حالا ان شاءالله که ما هم ادراک واقع می‌کنیم. بین صحت و موت است. محذورین است، احتیاط هم نیست ولی مظنه شخصی دارد به این عمل می‌کند. انسداد ...

ج: این مثال شما چه ربطی به استصحاب دارد؟

س: شک در طبایعت؟؟ به واقعش است دیگه.

ج: می‌دانم، آن اماره است دیگه، او از باب این‌که قول متخصص را حجت می‌دانند. طریق می‌دانند مثل ...

س: نه، این‌که تخصص‌اش الان هست یا نه دیگه، الان مظنه دارد که بله، هست. تا حالا هم هر کسی آمده شک کرده، به او اعتماد کرده یا نکرده ...

ج: حالا اطمینان دارد که، از باب این‌که اطمینان داری این هنوز علمش از بین نرفته.

س: نه، آن‌ها که هیچی؛ اصلاً آن‌ها هیچی، آن‌ها هیچی، از باب اطمینان ممکن است باشد، از باب این‌که غفلت ممکن است باشد، از باب رنج‌ها و احتیاط هم ممکن است باشد اما بعضی جاها از باب انسداد است. این؟؟ ظن شخصی ...

س: این ظن را جلسه قبل جواب دادید دیگه؟ همان جواب ...

ج: بله، حالا این، بله، حالا ان شاءالله دیگه وقت خیلی گذشته ...

و صلى الله على محمد وآله الطاهرين